

معرفی نظام محتوایی طرح ولایت

حجت الاسلام دکتر الهی راد، مدیر مرکز آموزش‌های آزاد مؤسسه امام خمینی (ره)

تمدن اسلامی مطلوب، تمدنی است که در قدم نخست از نرم‌افزار مطلوبی برخوردار باشد. دو بخش نرم‌افزاری تشکیل‌دهنده تمدن اسلامی عبارت است از بینش‌ها (تفکرات) و کنش‌ها (رفتارها). به عبارت دیگر، زمانی می‌توان به تمدن بزرگ اسلامی برسیم که هم اندیشه‌های حاکم بر جامعه و هم رفتارهای فردی و اجتماعی اعضای آن اسلامی باشد.

ارتباط ارگانیک نظام معرفتی نرم‌افزار اسلامی

از سویی، از آنجا که نوع کنش‌ها متأثر از بینش‌ها هستند، باورها و ارزش‌ها برای نوع رفتارهای جامعه پایه محسوب می‌شوند. بنابراین، نوع رفتارهای افراد بستگی به نظام معرفتی آنها دارد. از سوی دیگر، از آنجا که نظام ارزشی باید ملاک واقعی داشته باشد، نمی‌تواند بدون توجه به باورها شکل بگیرد. به عبارت دیگر، باید‌ها و نبایدهای تمدن اسلامی ریشه در هست‌ها و نیست‌های آن دارد. ارزش‌های دینی از هم گسیخته نیست، به طوری که هر کسی هر چیزی را خوب یا بد بداند. با توجه به باورها، فقط چیزهایی خوب است که در نسبت با واقعیت ارزش مثبتی داشته باشد و چیزهایی بد است که در نسبت با واقعیت از ارزش منفی برخوردار باشد؛ یعنی ما از نسبت میان هست‌ها و نیست‌ها با سعادت انسان، خوب و بد را تشخیص می‌دهیم. با توجه به نکات فوق، در تمدن اسلامی به یک نظام بینشی و رفتاری منسجم نیازمندیم که به صورت ارگانیک و پیوسته، باورها پایه برای ارزش‌ها هستند و ارزش‌ها نیز پایه برای رفتارها محسوب می‌شوند.

مراتب معرفتی نظام بینشی

یکی از مشکلات جدی ما امروزه عدم توجه به نظام معرفتی در اندیشه اسلامی است؛ زیرا:

اولاً؛ امور بینشی ما نظام‌وار و ارگانیک نیست. یعنی جوانان ما از یک نظام معرفتی دارای ساختار منطقی برخوردار نیستند؛ بلکه در نهایت یک شناخت‌های از هم گسیخته‌ای دارند که با این روش، نظام و چارچوب بینشی آن‌ها شکل نمی‌گیرد. در نتیجه، اثر سوء آن را در حوزه رفتاری می‌گذارد. از این رو، ما به یک تفکر نظام‌مند نیازمندیم که از یک چارچوب منسجمی برخوردار باشد. این یعنی نگاهی سیستماتیک به دین.

ثانیاً؛ مبانی یا همان پایه‌های اصلی اندیشه اسلامی مورد توجه و اهتمام قرار نمی‌گیرد. در هیچ نظام معرفتی (در حوزه‌های فکری گوناگون علوم تجربی یا انسانی) معنا ندارد مبانی آن مورد غفلت قرار گیرد. آیا می‌توان بدون برخورداری از مبانی لازم، نظام اندیشه‌ای را تبیین و بر اساس آن الگو ارائه کرد؟ بالاتفاق در همه رشته‌های علمی هم سیستم وجود دارد و هم مبانی آن علم؛ زیرا هر نظریه‌ای مبتنی بر مبانی و اصولی است. چنانکه دانشمندان علوم تجربی، تلاش می‌کنند با استفاده از مبانی پذیرفته‌شده، دیدگاه‌های خویش را معقول جلوه دهند. مباحث بنیادین دین بصورت تخصصی در رشته‌هایی مانند فلسفه و کلام مطرح می‌شوند که آموختن آنها عموماً دشوار و نیازمند صرف زمانی طولانی است و به همین دلیل عموم جوانان از حاصل این تحقیقات عمیق بی‌بهره‌اند. طلاب باید بیاموزند که این معارف عمیق را ساده‌سازی کرده و حاصل آن را در اختیار عموم جوانان قرار دهند؛ کاری که علامه طباطبائی و شهید مطهری در آن پیشگام بوده و از این طریق خدمت شایانی به رشد دینی جوانان در آستانه انقلاب اسلامی کردند و شبهات ذهنی آن‌ها را نسبت به دیدگاه‌های انحرافی همچون مارکسیسم پاسخ گفتند. بر این اساس، تقدم اندیشه‌های بنیادین اسلامی بر سایر معارف اسلامی غیر قابل انکار است. هرگاه توانستیم مبانی اندیشه اسلامی را به نحو معقول و منطقی تبیین کنیم، می‌توان از الگوی جامع معرفت دینی سخن گفت. باید این واقعیت را قبول کنیم که خلأهای فوق در نظام اندیشه‌ای حوزه‌های علمیه وجود دارد و باید اصلاحش کرد. متأسفانه در نظام معرفتی طلاب نیز چنین چارچوب معرفتی شکل نگرفته است. وقتی طلاب از این نظام فکری برخوردار نباشند، قهراً در انتقال معارف دینی به دیگران توانایی شکل‌دهی

نظام‌وار اندیشه اسلامی را نیز ندارند.

ارتباط منطقی میان مبانی اندیشه اسلامی

سیر منطقی اندیشه‌های بنیادین اسلامی به ترتیب عبارت است از: معرفت‌شناسی، خداشناسی فلسفی، انسان‌شناسی، فلسفه اخلاق، فلسفه حقوق و فلسفه سیاست. ارتباط ارگانیک و منطقی این محورهای شش‌گانه را به اختصار توضیح می‌دهیم:

ارائه مدل مطلوب جامعه اسلامی و اداره صحیح یک جامعه متوقف بر برخورداری از مبانی سیاسی است که بتواند اولاً؛ ماهیت حکومت و رابطه آن را با دین تبیین کند. ثانیاً؛ مشروعیت یا همان حق حکومت را مشخص کند. ثالثاً؛ مصادیق حق را در شرایط گوناگون کشف کند. رابعاً؛ به پرسش‌های اساسی در زمینه حکومت دینی، همانند آزادی و مشارکت سیاسی، حقوق متقابل حاکم و مردم، حدود و اختیارات حاکم، و ... پاسخ‌های مناسب ارائه کند. از این رو، نیازمند فلسفه سیاسی (مبانی 6) هستیم. پاسخ صحیح در قبال مسائل فوق، به ویژه حق حکومت و نقش مردم و مصادیق حق در شرایط گوناگون متوقف بر تلقی صحیح از معنا، منشأ، اهداف و منابع «حق» است. روشن است تا زمانی که نتوانیم تحلیلی صحیح از حق، به عنوان مبنایی برای مسائل فوق، ارائه کنیم، نمی‌توانیم تحلیل صحیح از سیاست مطلوب داشته باشیم. از این رو، نیازمند فلسفه حقوق (مبانی 5) هستیم. به منظور تحلیل مناسب مفاهیم ارزشی که در دو حوزه فوق بکار گرفته می‌شود، همانند حق، باطل، خوب، باید، نباید، درست و نادرست (در جامعه بشری این مفاهیم بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرند) نیازمند برخورداری از مبنایی صحیح و منطقی از خود «ارزش» است. چه نسبتی میان ارزش و واقعیت وجود دارد؟ آیا امور ارزشی مطلقاًند یا نسبی؟ ملاک کشف ارزش مثبت و تفکیک آن از ارزش منفی چیست؟ تا به این پرسش‌ها پاسخ صحیحی داده نشود، هیچ نظام حقوقی و سیاسی قابل دفاع نیست. برای مثال، در صورت پذیرش غیرواقع‌گرایی اخلاقی یا نسبی اخلاقی، هر نظام سیاسی و حقوقی قابل پذیرش خواهد بود. در این صورت، اصرار و تأکید بر حکومت اسلامی لغو خواهد بود. از این رو، نیازمند فلسفه اخلاق یا ارزش‌ها (مبانی 4) هستیم.

از آنجا که نظام ارزشی در نسبت با «انسان» تعریف می‌شود، باید تحلیلی صحیح از حقیقت انسان داشته باشیم. هر نوع نگاه به هستی انسان می‌تواند به نظام ارزشی خاصی منجر شود. آیا نظام ارزشی مبتنی بر انسان تک‌ساحتی با دو ساحتی یکسان است؟ به ویژه آنکه، هدف مطلوب از آفرینش انسان متوقف بر حقیقت وجودی انسان است. همچنین باور یا عدم باور به معاد کاملاً به نوع تلقی از وجود انسان بستگی دارد. هر نوع هدف‌گذاری نسبت به وجود انسان، باید‌ها و نبایدها، و خوب‌ها و بد‌های خاصی را می‌طلبد. از این رو، نیازمند انسان‌شناسی (مبانی 3) هستیم. جایگاه انسان در جهان هستی نیز در تحلیل صحیح هدف انسان تأثیر جدی دارد. آیا انسان موجود مستقل و قائم به ذات است، یا خود وابسته به موجود دیگری است؟ آیا انسان خود آفریننده خویش است یا نیازمند مبدئی در آفرینش (خداوند) است. در صورت وجود مبدأ آفرینش، چه نسبتی میان انسان و خالق او وجود دارد؟ خالق انسان چه ویژگی‌هایی دارد؟ تأثیر این موضوع در مباحث انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی بسیار اساسی است. برای مثال، در صورت وجود خداوند، انسان موجودی وابسته خواهد بود؛ در نتیجه، باور به وجود خداوند هم در تشخیص کمال مطلوب و هدف نهایی آفرینش انسان تأثیر خواهد گذاشت و هم در نوع نظام ارزشی. نظام حقوقی و سیاسی در صورت وجود خداوند و عدم آن کاملاً متفاوت خواهد بود. از این رو، نیازمند مباحث هستی‌شناسی یا خداشناسی فلسفی (مبانی 2) خواهیم بود. در نهایت، از آنجا که در همه موضوعات فوق و همچنین سایر موضوعاتی که جزو مبانی به حساب نمی‌آیند، عنصر اساسی «شناخت» مطرح می‌شود، باید نسبت به اصل شناخت و ملاک‌های آن تحلیلی صحیح داشته باشیم. آیا شناخت یقینی ممکن است؟ از کجا معلوم همه شناخت‌های ما نادرست نباشد؟ در صورت امکان شناخت یقینی، چه ملاکی برای دسترسی به این نوع شناخت وجود دارد؟ چگونه می‌توان به فهم صحیح دسترسی داشته باشیم؟ از کجا معلوم همه شناخت‌های ما نسبی و وابسته به شرایط ذهنی (نسبی معرفتی) نباشد؟ بر اساس پرسش‌های فوق باید نسبت به وضعیت معرفت‌های دینی داوری صحیحی داشته باشیم؟ در صورتی که معرفت یقینی ممکن نباشد و راهی برای تشخیص معرفت درست از نادرست نباشد، در نتیجه هیچ معرفت دینی (حتی وجود خدا و معاد) قابل اعتمادی وجود نخواهد داشت. از این رو، همه آنچه در باب خدا، انسان، ارزش، حقوق، سیاست و هر شاخه معرفتی دیگر گفته می‌شود، غیرقابل اعتماد خواهد بود. لازمه چنین نگاهی به معرفت، نفی هرگونه نظام معرفتی خواهد بود. از این رو، نیازمند معرفت‌شناسی (مبانی 1) هستیم.

چنانکه بیان شد، این نظام فکری مبانی به صورت ارگانیک است که به نحو منطقی به یکدیگر وابسته‌اند. تا تکلیف پایه‌های قبلی مشخص نشود، بحث از پایه‌های بعدی لغو خواهد بود. این طرح ویژه طلاب گرامی در دو سطح طراحی گردیده است که سرفصل‌های آن به شرح زیر است: